

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی را مطرح فرمودند فرق بین تزاحم و تعارض و عرض شد که در کلمات خود این آقایان مثل مرحوم آقای خوئی در همین مصباح آمده که این ها دو باب کاملاً جدا هستند و اشتباه هم نمی شوند و موردی هم نیست که شک بکنیم از باب تزاحم است یا تعارض است چون یکی به مقام تشریع بر می گردد و یکی هم به مقام امتثال، عرض شد حالا آن خلاصه مطالب را که جمع کردیم آن خلاصه حرف آقایان، به نظرم مرحوم نائینی هم همین مطلب را می آورد چون در مصباح در ذهنم است، آن عبارت در ذهنم است، اگر چون مراجعه جدید نکردم، عرض کنم که روشن شد تا آن جایی که ما مطرح کردیم تعارض مربوط است به اصطلاح خود ما ادبیات قانونی، لسان دلیل را بررسی کردن و خود دلیل را، نه لسانش، دلیل را بررسی کردن یا به عنوان جامع تر می توانیم بگوییم تعارض بر می گردد به مقام حجیت و این حجیت قاعدتاً بیشتر مراد آقایان صدور است یعنی دلیل به لحاظ صدورش حجت است یا نه، قاعدتاً اصطلاحاً آیا سندش معتبر است یا نه؟ تعبیرش معتبر است یا نه؟ قابل قبول هست یا نه؟ لکن خب می دانید که در بحث حجیت فقط منحصر به سند نیست، متن هم هست، متن هم باید ملاحظه کرد، مضمون این روایت هم هست که مضمون روایت چیست و لذا در بحث تعارض همین طور که خواهد آمد از مرحوم نائینی، ایشان توسعه دادند، نه این که ایشان و دیگران، مثلاً گفتند تعارض یا مستقر است یا مثلاً غیر مستقر که تعارض مستقر همان عام و خاص است؛ آن عام و خاص، تعارض دو دلیل به لحاظ مضمون یا به لحاظ متن است نه به لحاظ صدور، می گوید نه این ها تعارض با هم دارند، اکرم العلماء لا تکرّم فساد العلماء، این ها با هم تعارض ندارند، جاهای دیگه با هم تعارض دارند مثل اکرم العالم و لا تکرّم الفاسق، پس بنابراین بحثی که راجع به تعارض هست برگشتش به حجیت است که آیا هر دو خبر حجت اند؟ یکیش حجت است؟ چکار بکند؟ طبعاً بحث حجیت را عرض کردیم مبانی مختلفی دارد، خود حجیت در مثل این جور موارد، عرض کردیم کرارا و مرارا بحث حجیت در ابتدا که مطرح شد بیشتر

مطرحش در باب حجیت فتوا بود، در دنیای اسلام در بین صحابه بیشتر سر مسئله فتوا بود، آن حجیت به این معنا که منتهی شد به مسئله رأی و قیاس و این جور چیزها چون بحثشان این جوری بود، سرش هم این بود می گفتند این مسئله جدیدی است، در اسلام در قرآن در روایات سوال می کردند از صحابه می گفتند مطلبی نیامده، حالا که این مطلبی نیامده ما باید حکمش را از جای دیگه بگیریم، این اسمش شد رأی، همین مسئله معروفی که کرارا مثال زدم این دامادی که آن دومی داشت یعنی شوهر خواهرش شراب خورده بود می گفت اشکال ندارد و آن حرف هایی که نوشته، آن وقت بحث سر این شد که ما شرب خمر را در قرآن نداریم به حسب آن اصطلاحات خودشان کسی هم از پیغمبر نقل نکرده بود لذا گفتند چکار بکنیم؟ می گویند امیرالمومنین فرمود این را ملحقش بکنیم به حذف قذف هشتاد تازیانه زده بشود، ببینید از اوائل که در اسلام بحث حجیت مطرح شد در حقیقت این است که حالا این که این مطلب را می گوید آیا این مطابق با واقع است؟ ممکن است خطا بکند؟ مجتهد خطا می کند؟ واقع می رسد؟ دائما به واقع می رسد؟ این دیگه بحث حجیت و تصویب و تخطئه و همین جور بگوییم جلو آمد، اصل حجیتی که در دنیای اسلام مطرح شد این است، اصل اولیش این بود، خب طبعا این معنای حجیت هم پیش ما مطرح نبود چون در روایات اهل بیت تاکید بود که احکام بیان شده، امیرالمومنین سلام الله علیه هم که فرمودند هشتاد تازیانه، در روایت هم آمده همان مطلبی که اهل سنت اما خب به ذهن ما در روایات ما شاید تقیه باشد ظاهرا، امیرالمومنین حکم واقعی بود اگر می فرمود حکم واقعی را رسول الله فرمودند شاید موضع گیری می کردند، نمی خواستند قبول بکنند به عنوان وصی رسول الله لذا حضرت گفت که مطابق با عقلشان (مبهم ۴:۵۶)، الی آخر همان عبارت مشهوری که حضرت فرمودند، برای این که آن مطلب را جا بیندازند، این یک مطلب حجیت بود، طبیعتا تدریجا عرض کردیم در زمان دومی که اصطلاحا بعد ها دیگه خودش یکی از حجج شد و جز مصادر تشریع شد، روی همین هم بحث بود، عده ای هم این را قبول نکردند مثل همین ظاهری ها از علمای اهل سنت، مثل ابن حزم، آن را هم عده ای قبول نکرد.

اضافه بر او مسئله اجماع در همین زمان ها مطرح شد که اهل حل و عقد اتفاق نظر بر این مطلب پیدا کردند، این حجیت ابتدائی این است، اصلا در دنیای اسلام این بود. خب نظر شیعه هم واضح بود غیر از قرآن و عترت راه دیگری نیست، با این رای و قیاس و

اجماع از این حرف ها کار به جایی نمی رسد، این هم نظر شیعه واضح بود، خب ائمه هم مجموعاً در آن فضایی که آن ها درست کردند، از قرن دوم یواش یواش مسائل خبر، چون قرن اول هم مردم زیاد بودند هم متصل بودند در مثل خصوص مدینه همین مثلاً صحابه بودند، تابعین بودند، فضا فضای زمان رسول الله بود ظواهر احکام، لذا خیلی بحث نمی کردند اما از قرن دوم یواش یواش خبر مطرح شد دیگه، فلانی از این، این طور نقل کرده، آن گفت از آن نقل کرده، آن گفت از آن، دیگه بحث، این بحث حجیت در باب خبر این از قرن دوم به بعد و طبیعتاً در این جا مطرح شد مسئله تعارض و اختلاف اقوال، و طبیعتاً مطرح شد که متن کلامی که رسول الله فرمودند چیست، این است یا آن است؟ و مسائلی از این قبیل، طبیعتاً این مطلب مطرح شد که مراد جدی از این عبارت چیست؟ مضمون به اصطلاح یعنی هم مسئله صدور مطرح شد هم مسئله مضمون، البته روی مطلب سند و مضمون بیشتر کار شد، کار ها بیشتر روی آن دو تا شد، روی مضمون

پرسش: ظاهراً که خیلی تعارض بود بین ابوذر

آیت الله مددی: این را بین دو تا فتوا می گرفتند، یا اگر نقل بود مثلاً می گفت تو اشتباه کردی نه این که من یک جور نقل کردم، تو یک جور نقل کردی

عرض کردم این عبارت معروف را دارند که مثلاً ابوهریره مطلبی نقل کرد بعد عائشه گفت این بد فهمیده، پیغمبر این جور نگفتند یعنی اگر مطرح می شد باز خود صحابه می گفتند من از رسول الله این طور شنیدم، مواردی دارند در خود کتب فقهی اهل سنت هست خود صحابه اگر مطلبی را در حد نقل اختلاف می کردند مطرح می کردند نه این که مطرح نمی شد. اما این که برسند به سند و فلان و عن فلان و خبر صحیح و حسن، این دیگه از قرن دوم است، اصلاً از قرن اول مطرح نبود بگویند خبر ابوهریره حسن است مثلاً، خبر عائشه صحیح است، یک همچین مطلبی را مطرح نمی کردند، اصلاً چنین چیزی مطرح نبود، بلکه آرای صحابه مطرح بود چرا مثلاً این رای عمر بود، این رای علی ابن ابی طالب بود، این چرا بود، عرض کردم حجیت اول آن بود و لذا این که در تفسیر حجیت اختلاف کردند سرش این است، یکی مسئله رأی بود و اجماع بود که حجیت در این به چه معناست، یکی هم مسئله خبر بود که در

.....

خبر به چه معناست، این ها با همدیگه یکمی خلط شده، یکمی قر و قاتی شده، به هر حال مسئله حجیت، خود عنوان حجیت از قدیم از همان اوائل زمان بعد رسول الله مطرح است، بحث بوده، دقت می کنید؟ ماها در میان شیعه چون قیاس کلا حجت نبود، اجماع هم به آن معنا که مثلاً فقها جمع بشوند یک مطلبی بگویند این هم که حجت نبود کلاً مگر این که کاشف از قول امام باشد، این هم که مطرح نبود، کتاب و سنت مطرح شد لذا طبیعتاً در میان شیعه وقتی بحث حجیت شد همان حجیت به معنای خبر مطرح شد نه حجت به معنای فتوا و رأی و قیاس، به معنای خبر، طبیعت این حجیت هم طریقت است، طبیعتش، حالا اضافه بر طریقت چیز دیگری داشته باشد آن بحث دیگری است، طبیعت این خبر هم، خبری می آید این چیزی اضافه نمی کند، مطلب درست نمی کند، این طریق است به واقع شما را به واقع می رساند، طبیعت خبر هم غیر از رای است مثلاً شما می گوید فلان دکتر گفت این مرض این آقا این است، فلان دکتر، شما تخصص آن دکتر را و خبرویت آن دکتر را و آشنائی آن دکتر را و مقدار تجربه آن دکتر را و وسائلی که در اختیارش بود شما این ها را در نظر می گیرید، آن جا طریق صرف نیست، وقتی دکتر می گوید فلان مرض را دارد شما مجموعه این امور را در نظر می گیرید، اما در باب این که گفت در حرم باز است شما دیگه طریقت آن مثلاً آلات و وسائل، می گوید من در حرم بودم در حرم باز است، این طریق صرف است و لذا حجیت قبول اهل خبره غیر از حجیت خبر است لذا این در طول تاریخ یعنی فقه اسلامی و اصول این مطلب مطرح شد مثلاً تعارض اهل خبره، این را بیشتر در خیار عیب و مقومین با هم اختلاف کردند، یکی گفت قیمت خانه این قدر است، یکی گفت ده میلیون تومان، آن گفت بیست میلیون، پانزده میلیون است، این را دارند، ببینید تعارض مقومین، تعارض بینتین، تعارض بینتین را عاداتاً در باب قضاء آوردند، تعارض اقرار، گفت این کتاب مال زید است، این عبائی که من پوشیدم مال زید بل مال عمرو است، ببینید این ها را تماماً در فقه آوردند، تعارض بینتین، تعارض مقومین، این ها را کلاً در فقه آوردند، تعارض خبر را در اصول آوردند. ما دیگه در اصول تعارض بینتین نداریم، یکیش را در یک باب آوردند، یکیش را باب اقرار، باب مستقلی قرار دادند، روشن شد؟ چون عرض کردم از قرن دوم یواش یواش مسائل اصول را از مسائل فقه تفکیک کردند، سرّ این که تعارض را در

اصول آوردند به خاطر کاربردش بود، بینتین موردش مشخص است در باب قضا، این کاربردی نداشت، یا اقرار، این کتاب اقرار، گفت این عباى من مال زید است، نه مال عمرو است، برگشت گفت نه مال عمرو است.

پرسش: امثال بعد اقرار

آیت الله مددی: یا اقرار بعد الاقرار، به یکی اول اقرار کرد بعد لعمر و مثلاً

خوب دقت بکنید! آن تعارض ها را نه این که حواسشان نبود، آن تعارض ها را در فقه آوردند، تعارض خبر را به خاطر حجیت خبر در خود حجیت خبر که در اصول آمده تعارض خبر را در اصول آوردند.

روشن شد نکته؟ و طبعاً عرض کردیم حالا چون بعد مرحوم نائینی هم بحث تخصیص را دارد من فقط اشاره می کنم بحث نائینی را می خوانم، چون ما اصلاً نظرم آن را به تخصیص با ایشان فرق می کند.

علی ای حال خوب دقت بکنید این تعارض را در اصول آوردند پس بحث تعارض اساساً در حول حجیت است و اگر بخواهیم خوب دقت بکنیم حجیت به لحاظ صدور در روایات ما جهت صدور هم اضافه شد، این را در روایات عامه عن رسول الله نداریم، جهت صدوق همان تقیه و غیر تقیه، تقیه معنا ندارد پس یکیش صدور شد، یکی جهت صدور شد، یکی متن شد، یکی هم مضمون، که آقایان اصطلاحاً بهش دلالت می گویند، اصطلاحی که الان در حوزه های ما هست من اسمش را عوض کردم مضمون، این تعارض هایی است که به این لحاظ های مختلف می شود، طبعاً ابتدائاً بیشترین بحث تعارض به لحاظ صدور است، این خبرش صحیح است آن خبرش حسن است، این موثق است آن صحیح است، این مثلاً دو تا راوی دارد آن سه تا راوی، یکی اعدل است، این بحث هایی که آوردند، پس بحث تعارض اصولاً ناظر است به مقام حجیت، و این که مثلاً بحث حکومت را مطرح کردند آن ناظر است به مضمون، بحث تخصیص را مطرح کردند ناظر است به مضمون، بحث اختلاف متن را مطرح کردند که مثلاً متن یک روایت نوشته مثلاً بقوة، یکیش نوشته مثلاً یقدر علی ذلک، یکیش ندارد یقدر علی ذلک را ندارد، ما چکار بکنیم؟ متن کدام متن است؟ همین روایتی که مرحوم صدوق دارد، تصادفاً ایشان تصریح فرمودند، فرمودند در نسخه مثلاً صفار آمده من حد، در نسخه برقی آمده من جد، در

نسخه آن آقای دیگه آمده من خدّ، خود ایشان تصریح می کند، هر کدام یک جور خواندند، بعد خود صدوق می گوید و الاقوی این که همه کراحت دارند، هر سه تایشان، ما نمی دانیم کدام یکی است پس هم حد و هم خدد، خدد به اصطلاح برای گونه و صورت که می گویند یعنی به اصطلاح مثل گونه، و حدد تیز بکند قبر را، جدد هم قبر را عوض بکند، قبر را تازه بکند و آثار آباء و اجدادش را تازه بکند، دقت می کنید؟ این بحث را ما داریم، در بحث متن هم داریم، در بحث صدور هم داریم، بحثی که ما داریم اهل سنت ندارند بحث جهت صدور است، این را اهل سنت ندارند ما اضافه کردیم به خاطر شرائط خاصی که ائمه علیهم السلام زندگی می کردند، بحث مضمون هم داریم، تازه این واضح شد که تعارض چیست، صدر و ذیلش و اصلش و فرعش و خصوصیاتش و تاریخ در اسلام روشن شد و عرض کردیم اهل سنت تعارض از زمان صحابه داشتند اما این جور بررسی نمی کردند مثلاً این اشتباه کرد یا مثلاً گفت من شنیدم پیغمبر این جور گفت، آن می گفت درست است که پیغمبر گفت، بعد این را هم پیغمبر اضافه کرد، این مطلب را پیغمبر فرمود.

علی ای حال یا مثلاً همین روایت معروف که خواندم که إن المیت یعذب ببكاء اهله علیه، این را ابوهریره نقل می کرد که اگر اهل میت مثل همین حرف های وهابی ها، بروند سر قبر میت گریه بکنند عذاب میت زیاده تر می شود، عائشه گفت نه بابا پیغمبر همچین مطلبی نفرمود، پیغمبر رد شدند یک یهودی بود مرده بود خاندانش نشسته بودند گریه می کردند، پیغمبر فرمود إن هذا لیعذب و اهله یبکون علیه، فامیل هایش گریه می کردند، چون یهودی بود ربطی به گریه آن نداشت، إن المیت لیعذب و اهله یبکون علیه، نه إن المیت یعذب ببكاء اهله، این دو تا با همدیگه خیلی فرق می کند، ایشان بد فهمیده، این این طور نیست که به خاطر گریه خاندان سر قبر عذاب میت زیاد بشود، خب این ها هست، در میان صحابه بوده اما عرض کردم آنی که بیشتر شکل رسمی گرفت از قرن دوم است و لذا عرض کردیم از سال های ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۵۰ تحدید نشده، این ها شروع کردند اولین ریشه های بحث های رجالی و حدیثی را شروع کردند به توثیق، آن زمان رسم نبود، در قرن اول فقط همین که این جلیل القدر است، این قابل قبول است، این این طوری، اما این که ثقة ضعیف لا نعرف حاله، یا قبول نمی توانیم بکنیم یا صاحب بدعة، این را از سال های ۱۳۰ و ۱۴۰ عرض کردیم در کتب

اهل سنت، البته متون مختلف دارند، اول نفر را شعبه می دانند، ایشان در زمان موسی ابن جعفر سال ۶۱ وفاتش بود یا سال ۶۳، ایشان اولین کسی است که شروع کرد به بحث های رجالی و طبیعتا تدریجا دیگه اقسام حدیث و این ها در قرن سوم دیگه کاملا بین اهل سنت بحث ها رواج شدید داشت یعنی بعد از پنجاه سال دیگه این بحث ها کاملا رواج پیدا کرد، این بحث تعارض فرع این حجیت است، آن تعارض هم هست، تعارض فتوا، آن را هم آقایان بحث دارند، عرض کردم مثل آمدی در این کتاب الاحکام می گوید اگر اجماع نبود اگر صحابه در اقوالشان تعارض کردند حق این است که آنی که اعلم است اخذ بکنیم، آنی که افضل است و اعلم است لکن اجماع قائم است به همه می شود اخذ کرد، ایشان نوشته اجماع قائم است، اجماع نبود به همه می شود اخذ کرد، به اعلم باید اخذ بکنیم لکن اجماع قائم است که شما به هر کدام بخواهید می توانید اخذ بکنید، آن یک بحث است، این بحث که الان عرض کردم.

آن بحث تعارض فتوا را هم در بحث اجتهاد و تقلید آوردند، در این بحث اصولی نیاوردند، در این بحث اصولی آن تعارضی است که طبق حجیت به معنای تقریبا عام طریقت، چون آن هم طریقت صرف نیست، بعضی ها قائلند آن جا هم موضوعیت دارد، حالا من وارد آن بحثش نمی خواهم بشوم، چون سابقا کرارا عرض کردم

پس بحث حجیتی که تعارضی که آقایان دارند نه در حجیت دو تا رای و دو تا فتوا و نه در حجیت بینتین و نه در حجیت اقرار و نه در حجیت قول مقوم، روشن شد؟ این ها همه جای دیگه بحث شد، بحثشان سر حجیت خبری که شأنش طریقت است و طبیعتا هم بحث از سه جهت است، بیشترین جهت بحث سر مسئله صدور بود، طبیعتا متن هم هست و مسئله مضمون هم هست و بالفعل هم واقع شده است و مسئله جهت صدور هم شیعه اضافه کرده، ما امامیه اضافه کردیم شد این بحث تعارض، حقیقت بحث تعارض این است اما بحث تزامم اصلا کلا با این بحث فرق می کند و اصولا بحثی است که تقریبا می شود گفت در مباحث اطلاق و تقييد و حتی به مناسبتی اجتماع امر و نهی و امر به شیء مقتضی نهی از ضد و مسئله ضد و در آن جاها بحث مطرح شده، اصلا در بحث تعارض روی آن کار نکردند، اصلا ربطی به تعارض، ربطی به حجیت ندارد. آن بحث مقامش این است که دو حکمی که ثابت اند هر دو حکم ثابت اند، بحث در شک در حجیت و این ها نیست، هر دو حکم ثابت اند، این بحث مطرح شد که گاهی اطلاق این دو تا حکم با هم

.....

سر شاخ می روند، مثلاً آن دلیلی که می گوید لا تغصب با آن دلیلی که می گوید صلّ این ها گاهی با همدیگه اطلاقشان به هم می خورد، این بحثی که مطرح شد این بود این راجع به اطلاق دو دلیل بود، حالا می خواهد این دو دلیل قابل جمع باشند، قابل جمع نباشند، مثل نماز در دار غصبی، و عرض کردیم آن قدیمی ترین مطلبی را که الان اهل سنت از صحابه نقل می کنند اجتماع است، آن که نقل می کنند که نماز درست است، آنی که از صحابه نقل می کنند، آنی که ما از امیرالمومنین داریم که درست نیست، اگر خلاف باشد شبیه همین که نهی اطلاق دارد امر ندارد، اگر خلاف ما امر الله باشد این لا قبول، قابل قبول نیست

پرسش: از امیرالمومنین کجا وارد شده؟

آیت الله مددی: این عرض کردم در یک نسخه ای از نهج البلاغه هست و در تحف العقول الان مرسل است

پرسش: متنش؟

آیت الله مددی: إذا صلیت فانظر فیما تصلّ و علی ما تصلّ، خواندیم، آن روز این جا خواندیم، یا کمیل وصیت حضرت امیر به کمیل، آن روز این جا خواندیم فإنها إذا کان من غیر ما امر به فلا قبول، تقریباً مضمونش این است، این اولین متنی است که ما رسماً راجع به اجتماع امر و نهی از صحابه داریم، اگر مایل باشید می شود الان دستگاه هم بیاورند از این ابواب مکان مصلی باب سه، آن ابواب مکان مصلی باب سه و یک حدیث دیگر هم صاحب وسائل آورده که این را مرحوم کلینی دارد سندش هم اجمالاً می شود قبول کرد ولو در سندش محمد ابن سنان بود لکن آن روایت در انفقوا دارد، مرحوم کلینی در باب صدقه آورده، مرحوم صاحب وسائل انفقوا را امر گرفته ولو نماز خواندن مثلاً و إلا در آن روایت که انفقوا دارد، آن دلالتش روشن تر است، آن دلالت آن یکی روشن تر است، اگر انفقوا یش را کنار بگذاریم چون دارد که اگر مامور شد به چیزی و بخواهد راه حرام نمی شود، و منهی شد از چیزی بخواهد واجب را انجام بدهد نمی شود، آن جا انفقوا

پرسش: در فصول مهمه هم آورده، به عنوان قاعده آورده

آیت الله مددی: بله، ایشان در اول چیز هم آورده، آن جا هم چون لسان، لسان اصول ائمه است، در همین حدیث اول کتاب ابواب مکان

المصلی حدیث باب شماره سه

علی ای حال کیف ما کان پس این بحث از اوائل هم مطرح شده علی تقدیر صحة این نقل هایی که هست، حالا به شکل های مختلفی به هر حال مطرح شده و عرض کردیم ما در قرن دوم که قرن فقهاست داریم دیگه رسماً، از ابوحنیفه که نقل شده که درست است، نماز در دار غصبی درست است و حتی در لا تصلّ فی الحریر هم اگر داشتیم صلّ و لا تصلّ باز هم نماز درست است، از او نقل شده درست است کما این که از او نقل شده اگر معامله داشتیم مثلاً لا تبع الحریر اگر فروخت درست است، بیعش درست است با این که نهی داریم بلکه می گوید نهی دلالت بر صحة هم می کند چون یک بحث این بود که نهی دلالت بر فساد می کند، یک بحث این بود که اصلاً دلالت ندارد نسبت به فساد، یک بحث ابوحنیفه این است که بله دلالت بر صحت هم می کند نه این که دلالت ندارد، دلالت بر صحت هم می کند که این بیع درست است.

علی ای حال کیف ما کان انصافاً در بحث های فقهائی مطرح شده، و یکی از موارد اساسی اختلاف در دنیای فقه همین است، و عرض کردیم نکات مختلفی دارد، یک نکته واحد ندارد، نکات مختلفی دارد و در این جا در بحث تزامم ما از اهل بیت داریم، ظاهرش این است که در این شریعت مقدسه اگر فریضه ای باشد و سنت امر فریضه مطلق است اما امر سنت مطلق نیست، محدود به فریضه می شود، پس اگر جایی فریضه ای و سنتی جمع شد اما این که هر دو فریضه باشند یا هر دو سنت باشند این را نداریم، این بحث را خب علمای ما بعدها مخصوصاً این اصولیین متاخر ما، خیلی با فاصله، بیش از هزار سال در اوائل بحث تعارض هم مطرح کردند و برای این هم مرجحات پنجگانه، تمام این مرجحاتی که، تمام این تقسیم هایی که مرحوم آقای نائینی فرمودند پنج قسم کردند تزامم را و پنج تا مرجح، هیچ کدامش را از نصوص نگرفتند، به اصطلاح تعبیری که من دیروز کردم از عقل به معنای جامعش گرفتند اما اگر مراجعه به نصوص بشود ممکن است اصلاً نکات فنی این نباشد، و تبعا آثار فقهیش هم چون مسئله اصولی است آثار فقهیش هم فرق می کند، حالا این در چند تا مثال من می زنم تا، فرض کنید در همین مسئله مثلاً آبی هست که این شخص با آن وضو بگیرد،

تشنه ای هم هست که رفع عطش با آن بکند، خب این ها حرفشان این است که این جا اهم این است که حفظ آن شخص تشنه را آب را به او بدهد و تیمم بکند، به تعبیر مرحوم نائینی به خاطر این که یکیش بدل دارد و یکیش بدل ندارد، رفع تشنگی بدل ندارد اما وضو بدل دارد که تیمم است لذا مرجحات بدل بود دیگه، ما لا بدل له یقدم علی ما له البذل به اصطلاح ایشان، خب در همین مثالی که الان عرض کردیم مسئله بدل و این ها لکن این نکته قاعده عامه ای است که ایشان دارد لکن اگر به ادله برگردیم نکته بحث بدل نیست، نکته این است که در باب وضوء، در باب تیمم عنوان آمده فلم تجدوا، عرض کردم در بعضی کتب هست فإن لم تجدوا، این ندارد همچین آیه ای، فلم تجدوا مائا فتیمموا، آن وقت چون لم تجدوا را به معنای لم تقدرُوا گرفتند و عرض کردیم هر گاه قدرت در لسان دلیل اخذ بشود اصطلاحا قدرت شرعی می شود و قدرت شرعی باید دارای خصوصیت باشد، آن قدرت عقلی است که خصوصیت ندارد، وقتی در لسان دلیل آمد لم تقدرُوا، آن وقت یک نکته دیگه مرحوم نائینی، البته اهل سنت هم دارند، در میان ما هم اخیرا تقریبا جا افتاده.

پرسش: این خلاف ظاهر است

آیت الله مددی: چون لم تجدوا آب که هست، حالا فرض کنید دو متر زیرزمین شما بکنید بهش می رسید، چون وسیله ندارید، بالاخره نمی شود بگوییم که آب نیست، و لذا بنایشان به این است که در آخر وقت هم باشد تیمم می گیرد با این که آب هم هست.

پرسش: معنایش این است که نیافتید نه این که نیست

آیت الله مددی: همین نیافتید یعنی چی؟

پرسش: یعنی پیدا نکردید

آیت الله مددی: خب این طبیعی است، وقتی به انسان می گویند وضو بگیر با آب خب طبیعی است آب باید باشد که وضو بگیرد، چرا قید آورد؟ این امر طبیعی است دیگه، می گوید با قلم بنویس، اگر قلم بود، اگر نمی خواهد دیگه، خودش هست دیگه، بگوید بنویس،

نوشتن با قلم است

پرسش: باید مثلاً برود پانصد متری آب بیاورد اما شارع این را نخواست

آیت الله مددی: احسنت، نعم الوفاق شما با بنده موافقید پس قدرت خاص مطرح است، اصلاً قدرت عقلی بود خب تا دو هزار متر هم

برود، توانائی دارد برود بیاورد

پرسش: پس این جا قدرت شرط نیست

آیت الله مددی: شرط هست، قدرت شرعی، شما موافق شدید، از این که تا مقدار معین برود می شود قدرت شرعی در قدرت عقلی

که توش مقدار ندارد، شما عنایت فرمودید، گفت فذبجوها بما کادوا یفعلون، خودش ملتفت نشد که تایید فرمودید حرف بنده را، با

این مطلبتان که تا این قدر برود، این تایید بنده است، خلاصه اش این است که قدرت، اگر قدرت شرعی شد با وجود انسان تشنه

صدق این که ایشان واجد ماء است مشکل است، بحث بدل نیست که مرحوم نائینی، دقت کردید؟ اگر گفت، فلم تجدوا ماء، خب

شخصی است تشنه است معلوم نیست این شخصی که تشنه است بگویند ایشان واجد آب است، مادام قدرت و لذا آقایان بنایشان به

این است که در این جور جاها قدرت را شرعی بدانند، اگر قدرت شرعی، این یک نکته، نکته دیگر هم که چون مسلم بود، حالا این

مسلم پیش آقایان، البته من هم در آن شبهه دارم، یک بحثی دارد مرحوم نائینی که التفصیل قاطعٌ للشَّرْکَةِ، یک اصطلاحی ایشان دارد،

یا شَرِکَت، شَرْکَةُ عربی است و شَرِکَت فارسی، تفصیل قاطع شرکت است، قاطع اشتراک است یعنی اگر تفصیل آمد دیگه نمی شود

بگوییم مشترک عام است، توضیح این مبنا این است که یا ایها الذین آمنوا إذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم، این قید که ندارد

که، إذا قمتم الى الصلوة این جا قید ندارد، چون قید ندارد پس مطلق است، اگر مطلق شد قدرت می شود عقلی، این جا قدرت می

شود عقلی چون قید ندارد، بعد که گفت فلم تجدوا ماء فتیمموا، این جا فلم تجدوا با این که خب طبیعتاً آب نگیرد نمی تواند وضو

بگیرد دیگه، طبیعی است، امر طبیعی است، این جا می شود قدرت شرعی.

آن وقت مرحوم نائینی می فرماید درست است، چون تفصیل داده بعد تفصیل داده، بعد گفت فلم تجدوا ماء این تفصیل قاطع شرکت

است پس آن خطاب اولیه هم مقید می شود، خلاصه روشن است؟ ما باشیم و به حسب، روشن شد چی می خواهیم؟ آن إذا قمتم الى

الصلوة آن مطلق است ظاهرش، ایشان می گوید چون در تیمم آمد گفت فلم تجدوا به قرینه مقابله پس اولی هم مقید می شود، ی شود یا ایها الذین آمنوا إذا قمتم و وجدتم الماء فاغسلوا، خب وجدتم الماء که در آیه مبارکه نبود، این مطلب روشن شد؟ این تفصیل قاطعاً للشركة که مرحوم نائینی نقل می کند و دیگه در مباحث آقایان نجفی ها به قول معروف جز استاندارد فقه و اصول شده که التفسیر قاطعاً للشركة، ایشان لذا می گوید آن امری که به وضو خورد نگاه نکنید به ظاهرش مطلق است، اگر به اطلاقش گرفتید قدرت می شود عقلی، اما اگر به ملاحظه ذیل آمد بحث تیمم که قدرت شد شرعی همین هم در صدر هم می آید. چون در باب تیمم تفصیل داد تیمم بدل از وضو این در صدر هم می آید، مطلب روشن شد این استظهار؟ نکته را دقت بفرمایید، این این طور می شود، إذا قمتم الى الصلوة و وجدتم الماء فاغسلوا وجوهکم، وجدتم الماء که در آیه مبارکه نیامده، به قرینه فلم تجدوا ماء در ذیل، این که گفت چون نمی شود که بگوییم فاغسلوا وجوهکم اطلاق دارد، وجدتم الماء ام لم تجد، این که نمی شود گفت اطلاق دارد، پس این مقید می شود وجدتم الماء، التفصیل قاطعاً للشركة، نمی توانیم بگوییم، این که تفصیل داده نمی توانیم بگوییم این دو تا حکمشان به اصطلاح آن بالا مطلق است این پایین مقید است، نه این دو تا مثل هم اند، اگر پایین مقید شد، پایین مرادم ذیل آیه مبارکه صدر آیه مبارکه هم مقید می شود، چون ذیل مقید به قدرت شرعی شد نه قدرت عقلی پس صدر هم مقید می شود به قدرت شرعی، تامل شد؟

پرسش: این تفصیل همیشه لازمه بدل است

آیت الله مددی: البته خود من در ذهنم است که صدر را به اطلاقش حفظ بکنیم، حالا ایشان معتقدند که، یعنی عرض کردم معتقد نجفی ها، مرحوم آقای خوئی هم قائل بودند، این قاعده را تقریباً در آقایانی که ما از شاگردان نائینی دیدیم و درک کردیم جا افتاده بود پس آن صدر آیه مبارکه هم تقیید پیدا کرد.

بحث ببینید مرحوم نائینی رفتند روی بحث عقلی، یکی بدل دارد و یکی بدل ندارد، از این راه وارد شدند، این بحث نمی رود روی بحث عقلی، این می رود روی استظهار از لسان دلیل

پرسش: اگر صدرش تقیید بخورد پس کسی اگر آب نیست سخت است و برود با یک فلاکتی شش ساعت مسافرت بکند تا به آب برسد وضویش باطل است دیگره

آیت الله مددی: خب درست است، با شش عاست دارد، شش ساعت که انجام داد بالاخره پیدا کرد دیگره، رفتن شش ساعت واجب نبود اما اگر رفت و پیدا کرد اشکال ندارد.

نکته اش این است که اگر کسی عطش داشت و ایشان رفع عطش نکرد و وضو گرفت مرحوم نائینی از باب ترتب می گوید وضویش درست است، اگر ما باشیم و ظاهر آیه مبارکه می گوئیم درست نیست، باید تیمم بکند یعنی لسان دلیل تقیید می خورد، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ آن لسان دلیل قدرت دیگره یک قدرت عقلی نیست، بگوید الان، چون الان قدرت عقلی دارد آب هست که پرسش: صوم مریض هم همین می شود دیگره

آیت الله مددی: صوم هم همین طور است، فرق نمی کند، آن جا چون آخه دو تا حکم متغیر اند، بعدش هم موضوعش هست، من شهد این طور، من کان مریضا و الذین یطیقونه، عناوین ذکر شدند، هر سه عنوان آمدند، این جا در صدر عنوان نیامده، ایشان می خواهد به قرینه تیمم عنوان درست بکند، پس دقت شدید چی شد؟ نکته فنی فرق این راهی را که من می خواهم بگویم، مرحوم آقای نائینی می گوید این بدل و لا بدل له، نه بحث این است که، بحث بدل و لا بدل نیست، بحث استظهار از لسان دلیل است. اگر ما استظهار کردیم که اصلا دلیل وضو مقید است به قدرت و این قدرت خاصی است شارع در نظر گرفته، شارع می گوید رفع عطش بکن، یعنی تو قادر بر این استعمال ماء نیستی، به قرینه فلم تجدوا چون باید رفع عطش بکنید، تو آمدی لجبازی کردی و بیچاره در تشنگی ماند و وضو گرفتی، این می خواهد بگوید من نگفتم، و وجدتم الماء فاغسلوا، این جا وجدان ماء نبود.